

عنوان مقاله :

**حمله آمریکا به جزیره لارک
آزمونی برای حاکمیت ایران و مشروعیت توسل به زور**

نویسنده:

محمود رشنواز

**دانشجوی دکتری حقوق بین الملل ، واحد امارات، دانشگاه آزاد اسلامی
، دبی، امارات**

(عضو مرکز وکلا، کارشناس رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه)

۱۴۰۵/۰۶/۱۰

حمله آمریکا به جزیره لارک؛ از یک عملیات محدود تا آزمون بزرگ راهبردی ایران و آمریکا

حمله نظامی ایالات متحده به جزیره لارک در شامگاه ۳۰ اوت ۲۰۲۶ را نمی‌توان صرفاً یک عملیات محدود علیه دو پرتابگر موشکی تلقی کرد. این حمله در شرایطی رخ داد که تنگه هرمز همچنان یکی از حساس‌ترین گلوگاه‌های راهبردی جهان است و هرگونه تحول نظامی در پیرامون آن می‌تواند امنیت منطقه، آزادی کشتیرانی، بازار انرژی و مناسبات میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای را تحت تاثیر قرار دهد. از همین رو، اهمیت این حادثه صرفاً به تعداد اهداف مورد اصابت یا میزان خسارت واردشده محدود نمی‌شود، بلکه باید آن را در چارچوبی گسترده‌تر، شامل تحولات نظامی، امنیتی، ژئوپلیتیکی و حقوقی منطقه تحلیل کرد.

بر اساس گزارش‌های منتشرشده، نیروهای آمریکایی در این عملیات دو پرتابگر موشکی مستقر در لارک را هدف قرار دادند. مقام‌های آمریکایی مدعی شدند این پرتابگرها برای حمل و استقرار مین‌های دریایی در تنگه هرمز مورد استفاده قرار می‌گرفتند و عملیات آمریکا با هدف مقابله با یک «تهدید قریب‌الوقوع» علیه کشتیرانی انجام شده است. در مقابل، مقام‌های ایرانی این اقدام را تعرض به حاکمیت و تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران دانستند و از کشته و زخمی شدن شماری از افراد خبر دادند.

از منظر حقوق بین‌الملل، پرسش اصلی آن است که آیا یک دولت می‌تواند صرفاً بر اساس ارزیابی یکجانبه خود از یک تهدید احتمالی، به قلمرو دولت دیگری متوسل به زور شود. ماده ۲ بند ۴ منشور ملل متحد، تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت‌ها را منع می‌کند و ماده ۵۱ منشور نیز حق ذاتی دفاع مشروع را در صورت وقوع حمله مسلحانه به رسمیت می‌شناسد. بنابراین، اگر برای اقدام آمریکا مجوزی از شورای امنیت وجود نداشته باشد، واشنگتن باید بتواند مبنای دفاع مشروع خود را اثبات کند؛ به‌ویژه اینکه ادعای اصلی آمریکا نه پاسخ به یک حمله مسلحانه واقع‌شده، بلکه جلوگیری از اقدامی است که مدعی وقوع قریب‌الوقوع آن بوده است.

در اینجا باید میان «توانایی نظامی» و «تهدید قریب‌الوقوع» تفاوت گذاشت. وجود پرتابگر، راکت یا تجهیزات نظامی در یک منطقه، به خودی خود ثابت نمی‌کند که عملیات مورد ادعا در آستانه اجرا بوده است. برای ارزیابی ادعای آمریکا باید مشخص شود که آیا مین‌ها واقعا در اختیار نیروهای مستقر در لارک قرار داشته‌اند، آیا تجهیزات در وضعیت عملیاتی بوده‌اند، آیا شواهدی از آغاز عملیات وجود داشته و آیا اطلاعات قابل اتکایی درباره اجرای قریب‌الوقوع مین‌گذاری در اختیار آمریکا بوده است یا خیر.

حتی اگر اصل وجود تهدید پذیرفته شود، دفاع مشروع تابع دو اصل بنیادین ضرورت و تناسب است. بنابراین، باید بررسی شود آیا در آن زمان راهکار دیگری برای دفع تهدید وجود نداشته و آیا میزان و شیوه استفاده از نیروی نظامی با ماهیت تهدید متناسب بوده است. صرف اینکه آمریکا دو پرتابگر را هدف قرار داده، به تنهایی پاسخگوی مسئله تناسب نیست. نوع سلاح، قدرت تخریبی، محل اصابت، خسارات قابل پیش‌بینی، حضور غیرنظامیان و مزیت نظامی مورد انتظار همگی باید مورد ارزیابی قرار گیرند.

اگر در جریان حمله، غیرنظامیان آسیب دیده یا کشته شده باشند، قواعد حقوق بشردوستانه بین‌المللی نیز اهمیت پیدا می‌کند. ماده ۴۸ پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ بر اصل تفکیک میان اهداف نظامی و غیرنظامی تاکید دارد و مواد ۵۱، ۵۲ و ۵۷ نیز به ترتیب حمایت از غیرنظامیان، حمایت از اموال غیرنظامی و اتخاذ احتیاطات لازم در حملات را مورد توجه قرار می‌دهند. بنابراین، حتی اگر دو پرتابگر واقعا اهداف نظامی مشروع محسوب شوند، نحوه حمله، انتخاب سلاح، زمان حمله و میزان خسارت پیش‌بینی شده همچنان باید از منظر حقوق بشردوستانه بررسی شود.

در کنار این بحث، حاکمیت ایران بر جزیره لارک و مناطق دریایی پیرامون آن نیز مسئله‌ای اساسی است. قانون مناطق دریایی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و دریای عمان مصوب ۱۳۷۲، چارچوب اعمال حاکمیت ایران در دریای سرزمینی را مشخص کرده است. اهمیت راهبردی تنگه هرمز یا نقش آن در اقتصاد جهانی، به خودی خود موجب از میان رفتن حاکمیت

سرزمینی ایران نمی‌شود. حتی اگر جامعه بین‌المللی حق مشروعی برای حفظ امنیت کشتیرانی داشته باشد، این مسئله به معنای ایجاد مجوزی خودکار برای استفاده یکجانبه از نیروی نظامی علیه دولت ساحلی نیست.

در همین نقطه، حادثه لارک از یک موضوع صرفاً نظامی فراتر می‌رود و به یک مسئله ژئوپلیتیکی تبدیل می‌شود. آنچه در روزهای اخیر خود را نشان داده، تفاوت میان سطح حمله آمریکا و سطح واکنش ایران است. بر اساس تحلیل مطرح‌شده، ایران تلاش نکرده است لزوماً در همان سطحی که مورد حمله قرار گرفته پاسخ دهد، بلکه واکنش‌های خود را در چارچوب یک برنامه گسترده‌تر نظامی و امنیتی دنبال کرده است. به بیان دیگر، پاسخ ایران را نمی‌توان صرفاً با محاسبه تعداد موشک‌هایی که در برابر موشک‌های آمریکا شلیک شده‌اند سنجید؛ زیرا منطق حاکم بر واکنش‌ها، ظاهراً مبتنی بر انتخاب اهداف، مدیریت میدان و ایجاد آثار راهبردی گسترده‌تر است.

این مسئله در مورد تنگه هرمز اهمیت مضاعف پیدا می‌کند. آمریکا اعلام کرده است که یکی از اهدافش جلوگیری از مین‌گذاری و حفاظت از کشتیرانی بین‌المللی است. اما همزمان، ایران تلاش می‌کند نشان دهد که تنگه هرمز صرفاً یک نقطه جغرافیایی نیست که بتوان امنیت آن را با یک عملیات محدود نظامی مدیریت کرد. تنگه هرمز بخشی از یک منظومه بزرگ‌تر امنیتی، انرژی و ژئوپلیتیکی است و هرگونه تلاش برای خارج کردن این کارت راهبردی از دست ایران، می‌تواند واکنش‌هایی فراتر از یک پاسخ تاکتیکی ایجاد کند.

در همین چارچوب، باید به یک تحول مهم دیگر نیز توجه کرد. پیش از تشدید این جنگ، بخش قابل توجهی از فشار سیاسی و مذاکرات آمریکا با ایران حول موضوع هسته‌ای متمرکز بود. اما با گسترش بحران، مسئله تنگه هرمز و امنیت انرژی به یکی از محورهای اصلی منازعه تبدیل شده است. این تحول نشان می‌دهد که تقلیل بحران میان ایران و آمریکا به موضوع هسته‌ای، ممکن است تصویری ناقص از ماهیت واقعی منازعه ارائه کند. مسئله اکنون تنها سانتریفیوژ، اورانیوم یا برنامه هسته‌ای نیست؛ بلکه موضوع به امنیت منطقه، جغرافیای ایران، انرژی، خطوط ارتباطی و جایگاه ایران در نظم امنیتی خلیج فارس نیز مربوط می‌شود.

ایران از نظر جغرافیایی در موقعیتی قرار گرفته است که اهمیت آن بسیار فراتر از مرزهای ملی است. این کشور در امتداد یکی از مهم‌ترین خطوط ارتباطی اوراسیا قرار دارد و به دلیل مجاورت با خلیج فارس، دریای عمان و تنگه هرمز، در معادلات انرژی و تجارت جهانی نقشی ویژه دارد. از همین رو، هر تحلیلی که نقش ایران را صرفاً به یک پرونده هسته‌ای محدود کند، بخش مهمی از واقعیت ژئوپلیتیکی منطقه را نادیده می‌گیرد.

تنگه هرمز همچنین با مسئله انرژی و نظام مالی جهانی ارتباط مستقیم دارد. نفت و گاز عبوری از منطقه برای اقتصاد جهانی اهمیت حیاتی دارد و امنیت مسیرهای انتقال انرژی، بخشی از ساختار قدرت اقتصادی و سیاسی جهان را تشکیل می‌دهد. از این منظر، کنترل امنیتی مسیرهای انرژی صرفاً یک مسئله نظامی نیست؛ بلکه با ساختار قدرت اقتصادی، روابط میان کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده و حتی جایگاه ارزهای مسلط در تجارت جهانی ارتباط پیدا می‌کند. به همین دلیل، هرگونه تغییر در موازنه امنیتی خلیج فارس می‌تواند پیامدهایی فراتر از میدان نبرد داشته باشد.

در این شرایط، یکی از نکات قابل توجه در تحلیل رفتار ایران، حرکت از واکنش صرف به سمت مدیریت میدان است. اگر ایران بتواند با استفاده محدودتر از منابع و شلیک‌های خود، اهداف مهم‌تری را مورد اصابت قرار دهد، مسئله صرفاً تعداد موشک‌ها یا پهپادهای باقی‌مانده نخواهد بود؛ بلکه کیفیت اطلاعات، شناسایی اهداف، دقت تسلیحات، توان عملیاتی و میزان فرسایش سامانه‌های دفاعی طرف مقابل اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد. بنابراین، در یک جنگ طولانی، ممکن است معیار قدرت از «تعداد سلاح موجود» به «توان تبدیل اطلاعات به اصابت موثر» تغییر کند.

این همان نقطه‌ای است که مسئله بازدارندگی اهمیت پیدا می‌کند. بازدارندگی صرفاً به معنای داشتن تعداد زیادی موشک یا پهپاد نیست. بازدارندگی زمانی معنا پیدا می‌کند که طرف مقابل بداند حمله به یک هدف، هزینه‌ای فراتر از محاسبات اولیه برای او ایجاد خواهد کرد. در چنین شرایطی، از بین رفتن بخشی از سایت‌ها یا سامانه‌های دفاعی یک طرف، لزوماً به معنای

فروپاشی توان بازدارندگی آن نیست؛ بلکه باید دید ظرفیت‌های باقی‌مانده تا چه اندازه می‌توانند موثر، دقیق و سازمان‌یافته عمل کنند.

با این حال، نباید از جنبه سیاسی و اجتماعی بحران نیز غافل شد. یکی از خطرناک‌ترین اشتباهات، تقلیل جامعه ایران به قالب‌های سیاسی قدیمی و تصور این است که همه تحولات اجتماعی را می‌توان صرفاً با دوگانه‌های سنتی اصولگرا و اصلاح‌طلب توضیح داد. جامعه‌ای که تجربه مستقیم جنگ، حمله، تحریم، فشار خارجی و تهدید امنیتی را پشت سر گذاشته است، الزاماً همان جامعه‌ای نیست که در تحلیل‌های سیاسی سال‌های گذشته تصویر می‌شد. فهم نسل‌های جدید و نحوه مواجهه آنان با مسئله استقلال، امنیت، منابع ملی و آینده کشور، نیازمند نگاه تازه‌ای است.

در این چارچوب، نمی‌توان همه مسائل ایران را صرفاً به موضوعاتی مانند هسته‌ای، حجاب، حقوق بشر یا آزادی بیان فروکاست. این مسائل ممکن است در جای خود اهمیت داشته باشند، اما در تحلیل ژئوپلیتیکی بحران، پرسش بزرگ‌تر این است که قدرت‌های خارجی در پی چه منابع و چه جایگاهی هستند و رقابت بر سر منابع طبیعی، انرژی و موقعیت جغرافیایی ایران چه نقشی در این منازعه دارد. از این منظر، نگرانی اصلی زمانی شکل می‌گیرد که منابع، موقعیت جغرافیایی و ظرفیت‌های اقتصادی یک کشور به ابزار اعمال فشار خارجی تبدیل شود.

تجربه تاریخی نیز نشان می‌دهد که تغییر ساختار سیاسی یک کشور لزوماً به معنای تغییر منافع ژئوپلیتیکی قدرت‌های خارجی نیست. حتی اگر ساختار سیاسی، قوانین اجتماعی یا سیاست‌های داخلی یک کشور تغییر کند، جغرافیا همچنان پابرجاست. ایران همچنان ایران است؛ خلیج فارس، تنگه هرمز، منابع انرژی و موقعیت ارتباطی آن همچنان وجود دارد. بنابراین، بخشی از منازعه را باید در جبر جغرافیایی و منافع بلندمدت قدرت‌ها جست‌وجو کرد، نه صرفاً در اختلافات سیاسی روزمره. از همین زاویه، طرح ایده تغییر سیاسی از طریق ترور رهبران، مسئولان یا فرماندهان نظامی نیز باید با احتیاط تحلیل شود. حذف افراد لزوماً به معنای حذف ساختارها، ظرفیت‌های اجتماعی یا منافع ژئوپلیتیکی یک کشور نیست. اگر یک قدرت خارجی تصور کند با حذف چند چهره می‌تواند مسیر آینده ایران را به طور کامل تغییر دهد، ممکن است با واقعیتی بسیار پیچیده‌تر مواجه شود. ساختارهای نظامی، اجتماعی و امنیتی و همچنین حافظه تاریخی جامعه، عواملی هستند که نمی‌توان آنها را با حذف چند فرد از میان برد.

از سوی دیگر، مقایسه ایران با تجربه کشورهایی که در آنها ساختار نظامی یا سیاسی در شرایط بحرانی مسیر متفاوتی انتخاب کرده است، بدون توجه به تفاوت‌های تاریخی و اجتماعی، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. ایران دارای تاریخ، جغرافیا، ساختار اجتماعی و تجربه سیاسی متفاوتی است و نمی‌توان الگوی تغییر قدرت در یک کشور دیگر را عیناً بر آن منطبق کرد. در سطح بین‌المللی نیز تصمیم‌گیری آمریکا تنها تابع محاسبات نظامی نیست. سیاست داخلی، انتخابات، کنگره، قیمت نفت، امنیت متحدان منطقه‌ای و روابط واشنگتن با اسرائیل همگی می‌توانند بر تصمیمات راهبردی آمریکا تأثیر بگذارند. از همین رو، نزدیکی دوره‌های انتخاباتی در آمریکا و اسرائیل، در تحلیل رفتار سیاسی رهبران دو کشور اهمیت پیدا می‌کند. برای هر دو طرف، روایت پیروزی و نمایش موفقیت نظامی می‌تواند ارزش سیاسی داشته باشد، اما در نهایت، هزینه‌های جنگ، قیمت انرژی، امنیت کشتیرانی و واکنش افکار عمومی نیز در محاسبات آنان موثر خواهد بود.

در چنین شرایطی، تنگه هرمز به یکی از مهم‌ترین نقاط اتصال سیاست داخلی، سیاست خارجی، اقتصاد انرژی و قدرت نظامی تبدیل شده است. هر اقدامی برای تغییر وضعیت امنیتی این تنگه، می‌تواند نه فقط ایران و آمریکا، بلکه بازار انرژی، کشورهای حوزه خلیج فارس، اروپا و اقتصاد جهانی را تحت تأثیر قرار دهد.

با این حال، در تحلیل آینده جنگ باید از ساده‌سازی نیز پرهیز کرد. جنگ صرفاً با یک حمله یا یک پاسخ پایان نمی‌یابد. ممکن است شکل جنگ تغییر کند و از حملات مستقیم به جنگ پهنادی، موشکی، اطلاعاتی، سایبری و اقتصادی منتقل شود. آینده درگیری می‌تواند بیش از آنکه به تعداد حملات وابسته باشد، به کیفیت اطلاعات، فناوری، قدرت شناسایی، دقت تسلیحات، توان تولید و ظرفیت بازسازی سامانه‌های دفاعی وابسته باشد.

به همین دلیل، آنچه امروز اهمیت دارد، صرفاً این نیست که کدام طرف در یک شب چند موشک بیشتر شلیک کرده است. پرسش مهم‌تر این است که کدام طرف توانسته است ابتکار عمل را حفظ کند، اهداف مهم‌تری را شناسایی کند، هزینه بیشتری به طرف مقابل تحمیل کند و در عین حال ظرفیت خود را برای ادامه جنگ حفظ نماید.

از این منظر، حمله به لارک را باید بخشی از یک رویارویی بزرگ‌تر دانست؛ رویارویی‌ای که در آن، تنگه هرمز، انرژی، جغرافیای ایران، بازدارندگی نظامی و آینده نظم امنیتی منطقه به یکدیگر گره خورده‌اند. آمریکا ممکن است از یک عملیات محدود علیه دو پرتابگر سخن بگوید، اما اگر پاسخ ایران در سطحی گسترده‌تر و بر اساس یک برنامه از پیش طراحی‌شده انجام شود، آنگاه دیگر نمی‌توان میدان را صرفاً با تعداد اهداف مورد اصابت آمریکا ارزیابی کرد.

در نهایت، همان‌گونه که از منظر حقوق بین‌الملل مشروعیت حمله لارک نیازمند بررسی مبنای توسل به زور، ضرورت، تناسب، ماهیت اهداف و رعایت قواعد حقوق بشردوستانه است، از منظر راهبردی نیز باید این حادثه را در چارچوب بزرگ‌تری تحلیل کرد. حمله به دو پرتابگر ممکن است در سطح تاکتیکی یک عملیات محدود به نظر برسد، اما واکنش ایران، اهمیت تنگه هرمز و پیامدهای ژئوپلیتیکی آن می‌تواند این حادثه را به بخشی از یک رویارویی بسیار گسترده‌تر تبدیل کند.

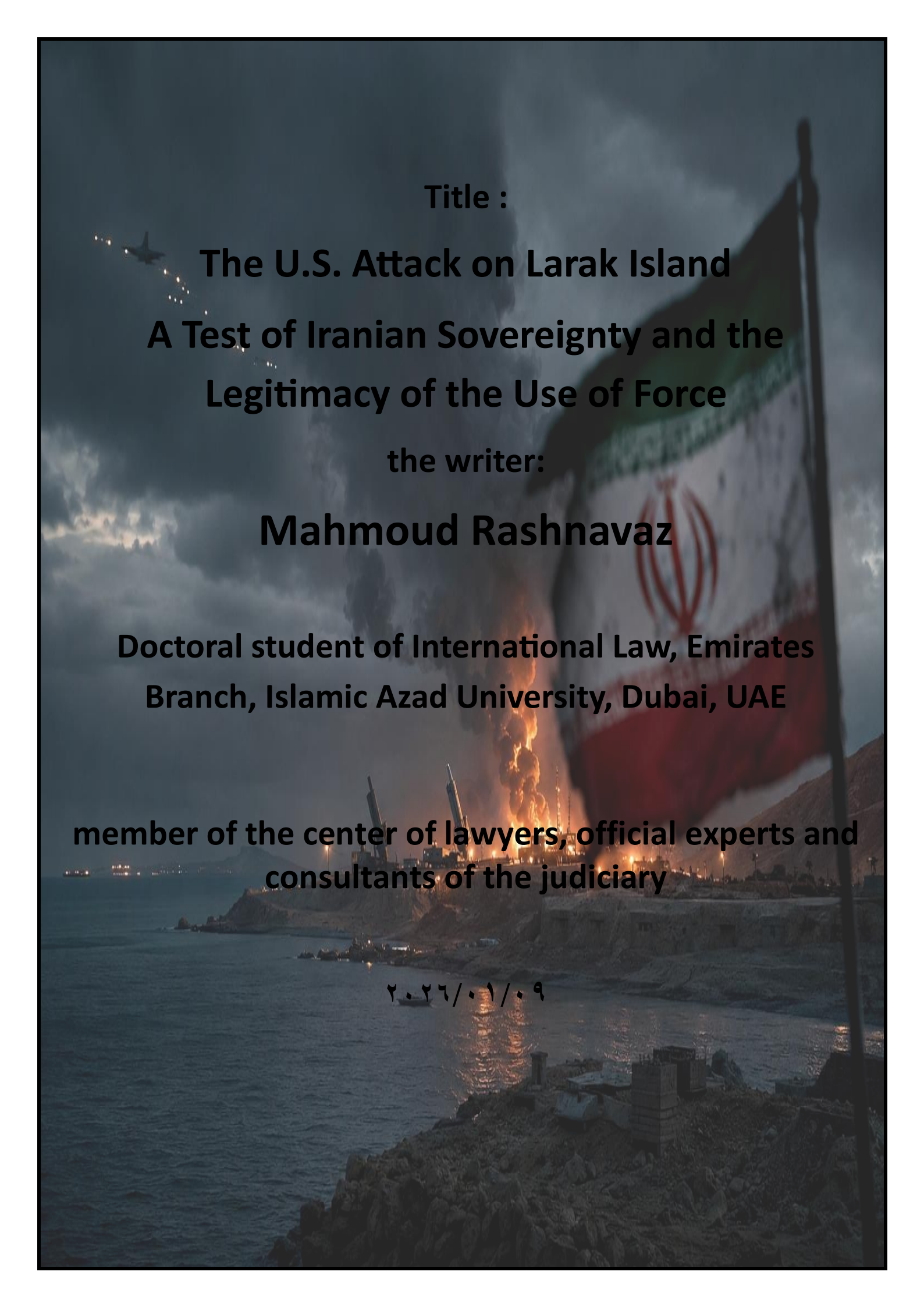
بنابراین، تقلیل این جنگ به یک موضوع واحد، چه پرونده هسته‌ای و چه یک حمله محدود نظامی، خطایی راهبردی است. آنچه در حال وقوع است، در صورت صحت داده‌ها و استمرار روند موجود، ترکیبی از جنگ نظامی، فشار اقتصادی، رقابت اطلاعاتی، منازعه بر سر انرژی و تلاش برای تغییر موازنه امنیتی منطقه است.

در چنین شرایطی، خودباوری ملی و حفظ انسجام داخلی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. اما این خودباوری زمانی ارزشمند است که با تحلیل دقیق، شناخت واقعیت‌های میدان، مدیریت منابع و پرهیز از تصمیمات هیجانی همراه باشد. پیروزی در یک جنگ صرفاً با شعار یا تعداد سلاح‌ها تعیین نمی‌شود؛ بلکه به توانایی یک کشور در حفظ انسجام، استمرار تصمیم‌گیری، شناخت دقیق میدان، مدیریت منابع و تحمیل هزینه‌های قابل توجه به طرف مقابل بستگی دارد.

از این منظر، می‌توان گفت حادثه لارک تنها یک حمله به یک جزیره نیست؛ بلکه نقطه‌ای است که در آن، حقوق بین‌الملل، حاکمیت ایران، امنیت تنگه هرمز، آینده انرژی، بازدارندگی نظامی و رقابت قدرت‌های بزرگ به یکدیگر پیوند خورده‌اند. اگر این جنگ ادامه پیدا کند، احتمالاً بیش از گذشته شاهد تحول در شیوه‌های نبرد، افزایش نقش پهپادها و جنگ اطلاعاتی و تلاش برای کنترل مسیرهای انرژی خواهیم بود.

اما در کنار همه این تحلیل‌ها، یک اصل نباید فراموش شود: هیچ ارزیابی راهبردی نباید جای واقعیت‌های میدانی و اسناد قابل اثبات را بگیرد. برای قضاوت درباره آینده جنگ و حتی برای سخن گفتن از پیروزی، باید داده‌های معتبر درباره اهداف، خسارات، توان واقعی طرفین، وضعیت اقتصادی، ظرفیت بازسازی و تحولات سیاسی در اختیار داشت. آنچه می‌توان با اطمینان گفت این است که حمله لارک، برخلاف ظاهر محدود خود، حامل پیامدهایی فراتر از دو پرتابگر است و تنگه هرمز را بیش از پیش به یکی از اصلی‌ترین نقاط تعیین‌کننده در معادلات امنیتی منطقه تبدیل کرده است.

از همین رو، اگر قرار باشد از «پیروزی» سخن گفته شود، این پیروزی نباید صرفاً به معنای یک پاسخ نظامی یا اصابت چند هدف تعریف شود. پیروزی واقعی در گرو آن است که ایران بتواند در کنار حفظ توان دفاعی و بازدارندگی خود، استقلال تصمیم‌گیری، تمامیت ارضی، امنیت منابع، ثبات داخلی و قدرت تاثیرگذاری خود بر معادلات منطقه‌ای را حفظ کند. جنگ هنوز در میدان‌های مختلف ادامه دارد و آینده آن را نه یک حمله و نه یک پاسخ، بلکه مجموعه‌ای از تصمیمات نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رقم خواهد زد.



Title :

**The U.S. Attack on Larak Island
A Test of Iranian Sovereignty and the
Legitimacy of the Use of Force**

the writer:

Mahmoud Rashnavaz

**Doctoral student of International Law, Emirates
Branch, Islamic Azad University, Dubai, UAE**

**member of the center of lawyers, official experts and
consultants of the judiciary**

۲۰۲۶/۰۱/۰۹